

درمان انفعالات از نگاه اسپینوزا و جورج الیوت

فاطمه بختیاری*

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۲/۲۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۱۱/۲۹)

چکیده

اسپینوزا، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان غرب، در رساله اخلاق، ضمن تبیین ماهیت انفعالات، درمان‌هایی نیز برای آن‌ها ارائه داده است. جورج الیوت، رمان‌نویس بزرگ قرن نوزدهم و مترجم آثار اسپینوزا، در آثار خود بسیار تحت تأثیر اسپینوزا بوده و البته از اسپینوزا نیز عبور کرده است. در مقاله حاضر سعی بر آن است نشان داده شود چگونه الیوت در بحث درمان انفعالات، متأثر از اسپینوزا بوده و در عین حال چه تفاوت اساسی‌ای با او داشته است؛ تفاوتی که باعث می‌شود راه آزادی‌ای را که فلسفه اسپینوزا حتی برای خواص نیز دشوار و صعب‌العبور دانسته، تفکر الیوت آن را بگشاید. این نوشتار، به طور خاص، به تطبیق و بررسی مباحث اسپینوزا در باب درمان انفعالات در رساله اخلاق و داستان حجاب پس زده الیوت نظر دارد. اسپینوزا درمان اساسی انفعالات و راه رسیدن به مقام آزادی را کسب معرفت شهودی و عشق عقلانی به خدا می‌داند؛ اما به نظر می‌رسد الیوت این گذر را ضروری نمی‌داند و تبیینی دیگر ارائه می‌دهد.

واژه های کلیدی: اسپینوزا، الیوت، انفعال، درمان، رنج.

* رایانامه نویسنده مسئول: f.bakhtiari@razi.ac.ir

مقدمه

«رنج» از لوازم حیات انسانی است. انسان‌ها به سبب ذات خود همواره دست‌خوش رنج‌های بی‌شماری هستند. آن‌ها دچار انفعالات خشم، حسادت، انتقام‌جویی، کینه و مانند آن می‌شوند و از درون رنجی جانکاه را تجربه می‌کنند. علل خارجی این رنج‌ها هر چه باشد، علت بنیادین آن‌ها در درون طبیعت انسانی است. مگر نه این است که انسان موجودی در میان بی‌شمار موجودات عالم است؛ بر آن‌ها تأثیر می‌نهد و آن‌ها نیز او را به طرق مختلف متأثر می‌نمایند! در فرایند این تأثیر و تأثرها، انفعالات متعدد بشری تولید می‌شوند و این انفعالات رنج به دنبال می‌آورند. البته چنین نیست که صرفاً انفعالات منفی‌ای چون حسد و خشم و کینه رنج به همراه آورند بلکه عشق نیز که عالی‌ترین عاطفه بشری است گاه می‌تواند رنجی بس عظیم‌تر برای بشر پدید آرد. اسپینوزا و جورج الیوت متفکرانی هستند که در این باره اندیشیده‌اند و کوشیده‌اند تا به مدد فلسفه و ادبیات راهی فراروی بشر بگشایند و از آلامش بکاهند. الیوت، مترجم آثار اسپینوزا، و بسیار تحت تأثیر فلسفه او بوده است. هر دوی این متفکران عواطف بشری را ناشی از طبیعت عام بشری دانسته‌اند و خود را از آن دسته متفکرانی که انسان را نوعی «حکومت در حکومت» می‌انگارند و «به جای این که عواطف و اعمال را بشناسند، ترجیح می‌دهند که از آن‌ها اظهار بی‌زاری کنند و آن‌ها را استهزا کنند» جدا می‌کنند. قرائت اسپینوزایی انفعالات لاتیمر (شخصیت اصلی داستان حجاب پس زده الیوت) نشان می‌دهد که الیوت نیز چون اسپینوزا بر این باور است که انفعالات بشری بخشی از طبیعت است، نه انحرافی از آن. اسپینوزا و الیوت در آثار خود کوشیده‌اند تا علاوه بر شناخت ماهیت این انفعالات، درمان‌هایی نیز برای آن‌ها ارائه دهند. با این که در این مبحث الیوت بسیار متأثر از اسپینوزا بوده اما در ارائه اصلی‌ترین درمان برای انفعالات راه خود را از او جدا کرده و تبیین دیگری ارائه نموده است. در مقاله حاضر سعی بر آن است تا تطبیقی بین اندیشه‌های این دو متفکر صورت گیرد و نشان داده شود الیوت تا کجا با اسپینوزا همراه بوده و کجا از او جدا شده است. به این منظور ابتدا ماهیت و درمان انفعالات از نظر اسپینوزا را بر اساس کتاب اخلاق او توضیح می‌دهیم. سپس ماهیت و درمان انفعالات عشق و نفرت را از نظر جورج الیوت و بر اساس کتاب حجاب پس‌زده او شرح می‌دهیم؛ و در پایان به شرح تفاوت اساسی این دو متفکر در باب درمان انفعالات می‌پردازیم.

۱. قوت انفعالات از نظر اسپینوزا

اسپینوزا عواطف را آن دسته از احوال (*affections*) بدن و تصورات آن‌ها می‌داند که بر قدرت فعالیت بدن تأثیر می‌گذارند (*E, III, Def.3*)؛ و از آن جا که نفس تصور بدن است، و از بدن و هر آن چه در آن رخ می‌دهد، آگاه است (*ibid, II, 12& 13*)، هر چیزی که قدرت فعالیت بدن را افزایش دهد، تصور آن هم قدرت اندیشه نفس را افزون می‌کند؛ و هر چیزی که قدرت فعالیت بدن را کاهش دهد، تصور آن نیز قدرت تفکر نفس را کاهش می‌دهد (*ibid, III, 11*). عواطف بر دو قسم هستند: عاطفه فعال یا فعل و عاطفه منفعل یا انفعال. فعل عاطفه‌ای است که انسان علت تام آن است؛ ولی انفعال عاطفه‌ای است که انسان علت ناقص آن است (*ibid, Def. 3*). به نظر اسپینوزا فعل یا عاطفه فعال تصویری است که موجب افزایش قدرت فعالیت بدن و نفس می‌شود و انفعال تصویری است که قدرت فعالیت بدن و نفس را کاهش می‌دهد. او در بخش چهارم اخلاق به بررسی قوت انفعالات می‌پردازد؛ و آن را برابر با بندگی انسان می‌داند (*ibid, IV, pref*). در واقع یک دلیل نگارش بخش سوم اخلاق و دسته بندی عواطف برای نشان دادن انواع این بندگی است (*Hampshire, 1962: 139*). دلیل این که اسپینوزا ناتوانی انسان در تسلط بر انفعالات خویش را بندگی می‌نامد، در درک وی از مفهوم بندگی و آزادی نهفته است. انفعال تصویری ناقص است. وقتی تصورات مقوم نفس تصورات ناقص یا انفعالات باشند، به بیان اسپینوزا انسان بنده است. اما از آن جا که انسان بخشی از طبیعت است و به ناچار در معرض انفعالات است، حالت طبیعی انسان بندگی است و رسیدن به آزادی مستلزم مجاهدت در راه علم آموزی و تفکر است؛ از نظر اسپینوزا اصلی ترین راه درمان عواطف و رهایی از بندگی، تفکر عقلانی و کسب معرفت است. اسپینوزا در تبصره دوم قضیه چهارم بخش دوم اخلاق سه نوع معرفت برمی‌شمارد: عقیده یا تخیل، استدلال عقلانی، معرفت شهودی. عقیده یا تخیل همان معرفت حاصل از تجربه است و معرفتی ناقص و منشأ انفعالات نفس است. اما استدلال عقلانی و معرفت شهودی معرفتی تام و درست هستند (*E, II, 41*). به نظر اسپینوزا مطابق با این سه نوع معرفت سه نوع حیات عاطفی و اخلاقی برای بشر متصور است؛ و زندگی بشر با سیر در این مراتب از بندگی به سوی آزادی پیش می‌رود.

۲-۱. زندگی جاهلانه یا بنده وار

اولین مرتبه شناخت تجربه مبهم است، که کمی بهتر از نادانی است. همان طور که در این مرحله معرفت واقعی وجود ندارد، اخلاقیات هم وجود ندارد. وقتی انسان در این سطح

معرفتی قرار دارد، فقط خواهش‌های شخصی و جزئی را در نظر می‌گیرد، و خیر و شر را بر حسب علائق و خواهش‌های خود تعریف می‌کند. به بیان رات در این نوع زندگی دنیای اخلاقیات مانند دنیای معرفت خائوس است (Roth, 1954: 116-7). هر کسی خیر و شر، بهتر و بدتر و بهترین و بدترین را مطابق با طبیعت عاطفی خودش تعیین می‌کند (E, III, 39, Sch). انسان در این سطح از حیات اخلاقی نه فقط در نزاع و کشمکش دائمی با انسان‌های دیگر است بلکه با خود نیز در تعارض است و فاقد ثبات است چون مدام متأثر از انفعالات است و به این سو و آن سو کشیده می‌شود (ibid, IV, 33). او دست خوش هر باد و موجی است؛ و در واقع زندگی انسان در امید، ترس، خشم، نفرت و عشق به چیزهایی می‌گذرد که ممکن نیست در تملک دائمی کسی باشند. بدین ترتیب در این سطح از شناخت انسان‌ها در تعارض با یکدیگرند، به هم ظلم می‌کنند و در رنج و الم دائمی زندگی می‌کنند (TP, I, 5).

۲-۲. زندگی عالمانه

دومین مرتبه شناخت داشتن مفاهیم مشترک و تصورات تام از خصوصیات اشیاست که فهم انتزاعی علمی است. هرچند ما درباره مراتب معرفت و زندگی در اسپینوزا صحبت می‌کنیم، اما نباید این تصور پیش آید که این مرتبه‌ها کاملاً مجزا و جدا از یکدیگرند. بلکه هر مرتبه‌ای بسط مرتبه پیشین است، به طوری که بارقه‌هایی از تولد زندگی عقلانی را در همان مرحله اول شناخت و حیات عاطفی می‌توان دید. به بیان دیگر نقطه شروع اخلاق اسپینوزا نقطه‌ای خودخواهانه، یعنی کوشش برای حفظ خود است؛ اما با وساطت مفهوم مشابَهت، که علت بیشتر انگیزه‌های دگرخواهانه است، به اخلاقی دگرگرایانه می‌رسد (Hubbeling, 1964: 74). مشابَهت مبنای انفعالاتی چون همدردی و دلسوزی است. ما انسان‌ها عاطفه همدردی و دلسوزی فطری با هم‌نوعانمان داریم (E, III, 27 & Sch)؛ و حتی این عاطفه را نسبت به قومیت‌ها و ملیت‌ها نیز تجربه می‌کنیم (ibid, 46). بنابراین اگرچه همدردی انفعال است اما می‌تواند شروع حیات عقل باشد؛ چون انسان به واسطه عاطفه همدردی از خودخواهی تعالی می‌جوید. اسپینوزا قائل است عقل یا دومین مرتبه معرفت، از آن حیث که معرفت است، قدرتی بر انفعالات ندارد، چون عاطفه را فقط با عاطفه‌ای قوی‌تر و متضادتر می‌توان از بین برد. اما دومین مرتبه معرفت، از آن حیث که عاطفه است، می‌تواند بر انفعال فائق آید (ibid, 7 & 14). ولی عواطف و خواهش‌هایی که از این مرتبه از شناخت حاصل می‌شوند، ممکن است «به وسیله خواهش‌های متعدد دیگری که از عواطف مستولی بر ما ناشی می‌شوند از

بین بروند یا از آن‌ها جلوگیری شود» (*ibid*, 15). بنابراین برای رهایی کامل از قید انفعالات و دستیابی به آزادی به عاطفه‌ای نیاز داریم که از همه عواطف ما قوی‌تر باشد و عاطفه‌ای متضاد و قوی‌تر از آن وجود نداشته باشد. به نظر اسپینوزا این عاطفه، عشق عقلانی به خداوند است که فقط معرفت شهودی توان تولید آن را دارد.

۲-۳. زندگی بر اساس معرفت شهودی و عشق عقلانی به خدا

به نظر اسپینوزا وقتی معرفت از شناخت انتزاعی اشیا به درک انضمامی آن‌ها گذر می‌کند، زندگی به عالی‌ترین سطح ممکن می‌رسد. انسان در این مرتبه از شناخت وحدت طبیعت را از طریق خودش می‌شناسد. طبیعت برای او بیش از یک کل انتزاعی متشکل از قوانین کلی است. او فردیت و جایگاه خودش را در نظام طبیعت درک می‌کند و خودش و اشیا را نه فقط از جنبه کلی بلکه از جنبه فردیت یگانه‌شان درک می‌کند. انسان در این مرحله از معرفت جهان را در کلیتش درک می‌کند و چون «جهان بیش از اجزایش است، عاطفه ناشی از شناخت آن قوی‌ترین عاطفه است و کل عواطف دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد» (*Roth, 1954: 141*)؛ و آن عواطف دیگر را از مرکز توجه نفس کنار زده، خود یکه‌تاز می‌گردد؛ بدین ترتیب عشقی در نفس ایجاد می‌شود، که بالاترین لذتی است که ممکن است بشری به درک آن مفتخر شود. این عشق ناشی از شناخت است و به راستی عنوان عقلانی بر قامتش راست می‌آید. جهان در کلیتش یا طبیعت یا خدا متعلق این عشق است. پس این عاطفه‌ای که ناشی از معرفت شهودی یا بالاترین مرتبه شناخت است، عشق عقلانی به خداوند می‌باشد که از نظر اسپینوزا قوی‌ترین عاطفه است و متضادی ندارد تا بتواند آن را از میان بردارد. این معرفت شهودی آگاهی منفعل محض نیست بلکه کوششی فعال است؛ به تعبیری عالی‌ترین کوشش انسانی است و منجر به عالی‌ترین سطحی از زندگی می‌شود که بشر می‌تواند تجربه کند؛ حیاتی که در آن عاطفه و شناخت در هم آمیخته، عشقی عقلانی تولید می‌کنند و نفس می‌تواند تمام احوال بدن یا صور خیالی اشیا را به تصور خدا مربوط سازد. اهمیت تصور خدا در این است که آن یگانه متعلق خواهشی است که خواستن و دنبال کردن آن منجر به آرامش می‌شود نه ستیزه (*E, V, 14, 20, Sch*)؛ زیرا عمده بدبختی بشر حاصل خواهش و عشق افراطی به اشیایی است که ممکن نیست به تملک کامل کسی درآیند، چون هیچ کس برای چیزی که دوست ندارد مضطرب، دچار خطا، بدگمان و متنفر نمی‌شود (*TdIE, 9*). اسپینوزا اساسی‌ترین درمان برای انفعالات را همین راه می‌داند. به نظر

او اگر کسی بتواند عاطفه عشق عقلانی به خدا را تجربه کند، دیگر از انفعالات رنج بسیار نخواهد برد و به متانت و آرامش دست خواهد یافت.

۲-۴. درمان انفعالات در اخلاق اسپینوزا

اسپینوزا در اخلاق درمان‌هایی را برای رهایی از بندگی انفعالات ارائه می‌دهد. این درمان‌ها شامل:

۲-۴-۱. **شناخت عواطف:** به نظر اسپینوزا برای عواطف درمانی برتر از شناخت راستین آن‌ها در توان بشر نیست (*E, V, 4, Sch*). او می‌گوید به محض این که ما انفعالی را به نحو واضح و متمایز بفهمیم، از انفعال بودن باز می‌ایستد و تبدیل به فعل می‌شود (*ibid, 3*). اسپینوزا فعال بودن و منفعل بودن را بر حسب تمامیت و نقص علیت ما تعریف می‌کند، یعنی وقتی ما علت تام چیزی باشیم که در ما یا در خارج از ما پیش می‌آید، می‌توان گفت در چنین حالتی فعال هستیم و درغیراین‌صورت، یعنی وقتی علت ناقص چیزهایی باشیم که در درون ما یا خارج از ما رخ می‌دهند، منفعل هستیم (*ibid, III, D2*). به نظر اسپینوزا شناخت، انفعال را تبدیل به فعل می‌کند و انسان را فعال‌تر می‌کند. هر چه انسان فعال‌تر شود، قدرتش برای پایداری در هستی افزون می‌شود. وقتی این انفعالات تبدیل به فعل شوند، آلام ناشی از آن‌ها نیز از بین می‌رود و نفس خرسند می‌شود.

۲-۴-۲. **جدا کردن عاطفه از تصور علت خارجی آن و پیوندش به افکار درست** (*ibid, V, 2& 4*): عشق و نفرت لذت و الم همراه با تصور علت خارجی هستند. اگر تصور علت خارجی را حذف کنیم، عشق و نفرت تبدیل به لذت و الم محض می‌شوند و آثار زیان‌بار کمتری بر رفتار ما دارند. به نظر اسپینوزا انفعالات تصورات ناقص نفس هستند که حاکی از تأثیر اشیای خارجی بر آن هستند. اکثر انفعالات بشری مثل عشق، نفرت، حسد، رقابت لذات و آلامی هستند که حاصل تأثیر اشیای خارجی بر ما هستند. وقتی ما بر انفعالات خود تأمل کنیم این تصورات ناقص تبدیل به تصورات تام می‌شوند تصوراتی که ما علت تام آن‌ها هستیم نه اشیای خارجی. بنابراین وقتی علیت تصور شیء خارجی از انفعال برداشته شود، آن انفعال تعدیل می‌شود یا از میان برمی‌خیزد.

۲-۴-۳. عامل زمان

زمان نیز در قدرت نفس بر انفعالات مؤثر است. اگرچه زمان بر قوت و شدت عواطف ناشی از تصورات معقول بی‌اثر است، اما در تعیین قدرت انفعالات عامل تعیین‌کننده‌ای به شمار

می‌رود، چون انفعالات مربوط به بدن هستند و بدن از سنخ اشیایی است که عنصر زمان در آن‌ها دخیل است. بدین ترتیب عواطفی که مربوط به اشیای جزئی هستند که غایب تصور می‌شوند، ضعیف‌تر از عواطف مربوط به اشیای جزئی هستند که حاضر تصور می‌شوند. پس عواطف ناشی از عقل قوی‌تر از عواطف مربوط به اشیای جزئی‌اند که غایب تصور می‌شوند، چون عواطف مربوط به عقل همیشه مربوط به اشیای حاضر در نزد نفس‌اند (7, *ibid*). بنابراین اگر ما سعی کنیم عواطف فعال یا افعال بیشتری داشته باشیم، قدرت نفس بر انفعالات افزایش می‌یابد، چون عواطف فعال یا عواطف حاصل از عقل همیشه نزد نفس حاضر هستند و قوی‌تر از انفعالات حاصل از تخیل هستند.

۲-۴-۴. کثرت و تعدد علل (*ibid, 9& 11*)

اسپینوزا در قضیه‌ی یازدهم بخش پنجم اخلاق می‌گوید هرچه یک تصور مربوط به اشیای بیشتری باشد، به همان اندازه کثیرالوقوع است و به دفعات بیشتری خود را نمایان کرده، نفس را بیشتر مشغول خواهد نمود. درست است که در تجربه و مواجهه با اشیا ما اسیر انفعالات می‌شویم، اما بیش از آن به درک تصورات معقول و تامّ می‌رسیم، چون مواجهه‌ی هر چه بیش‌تر با اشیا، محرک تفکر عقلانی است. به نظر اسپینوزا هر چه نفس بیش‌تر از اشیای خارجی متأثر شود، فعال‌تر و قدرتش افزون‌تر می‌شود در نتیجه آزادتر می‌شود (*ibid, II, 13, Sch*). به نظر اسپینوزا نفس در اثر مواجهه و درک بیش‌تر اشیا می‌تواند دارای تصورات تامّ بیش‌تری شود. هر چه تصورات تامّ نفس بیش‌تر شود، نفس قوی‌تر، فعال‌تر و آزادتر می‌شود. بنابراین تأثیر و تأثر از اشیای خارجی، اگر توأم با تعقل باشد، بر قدرت نفس می‌افزاید.

۲-۴-۵. نظامی که نفس بتواند به وسیله‌ی آن عواطفش را سامان بدهد (*ibid, V, 10& 12& 13& 14*)

در این نحوه درمان اسپینوزا از تداعی استفاده می‌کند. اگر ما در گذشته دو شیء را هم‌زمان تجربه کرده باشیم، بعدها با تخیل هر یک از آن‌ها دیگری را هم تخیل خواهیم کرد (*ibid, II, 18*). او با اتکا بر این اصل می‌گوید می‌توان از این قانون تداعی که مربوط به تخیل است، علیه خود انفعالات استفاده کرد. بدین ترتیب که ما باید همواره درباره‌ی موقعیت‌های مختلفی که حاصل تسلط انفعالاتند، بیندیشیم و آن‌ها را با قواعدی پیوند دهیم، که اصول درست زندگی هستند. سپس هرگاه در آن موقعیت‌ها قرار بگیریم، ناخودآگاه و در اثر آن

تربیت ذهنی پیشین، آن اصول درست زندگی در ما تداعی خواهد شد و ما طبق آن‌ها رفتار خواهیم کرد. به عنوان مثال ما می‌توانیم خود را در موقعیتی تخیل کنیم که دچار نفرت نسبت به کسی هستیم و همزمان با آن تخیل کنیم که ما نباید در چنین موقعیتی به فرد مورد نفرت خویش آسیب بزنیم، یا او را مورد آزار و اذیت قرار دهیم. وقتی ما بارها به آن موقعیت و نحوه‌ی برخورد با آن بیندیشیم، این دو تخیل در ذهن ما به یکدیگر پیوند خواهند خورد. بنابراین وقتی در عالم واقع دچار انفعال نفرت از کسی شویم، مطابق با آن قاعده رفتار خواهیم کرد، یعنی به او آسیب وارد نخواهیم نکرد و او را مورد آزار و اذیت قرار نخواهیم داد (*ibid, V, 10, Sch*).

۲-۴-۶. فهم اشیا به عنوان ضروری

به نظر اسپینوزا، عنصر ضرورت بر همه‌ی اشیا حاکم است و همه‌ی حقایق ضروری هستند (*ibid, II, 44*). به نظر او، علم به ضرورت به ما کمک می‌کند تا از بندگی انفعالات آزاد گردیم (*ibid, V, 6*). او قائل است عاطفه نسبت به شیئی که ممکن تخیل بشود، شدیدتر از عاطفه نسبت به شیئی است، که ضروری لحاظ شود (*ibid, 5, Dem*). بنابراین وقتی ما از حیث معرفت‌شناسانه در مرحله‌ی تخیل هستیم، بیش‌تر در اسارت انفعالاتیم، چون این انفعالات از قوت زیادی برخوردارند. اما با فهم عقلانی اشیا که همان درک ضرورت آن‌هاست، از قوت انفعالات کاسته می‌شود.

۲-۴-۷. کسب معرفت شهودی و تجربه‌ی عشق عقلانی خدا

این درمان، چنان‌چه پیش‌تر شرح داده شد، اصلی‌ترین و کارآمدترین درمان از نظر اسپینوزا است. به نظر می‌رسد اسپینوزا در درمان انفعالات و توانایی عقل بر آن‌ها نیز همچون معرفت به مراتب قائل است. همان‌گونه که در میان مراتب معرفت به نظر او شناخت شهودی عالی‌ترین و برترین است، در میان درمان‌هایی نیز که برای انفعالات ارائه کرده، عاطفه‌ی عشق عقلانی به خداوند را که ناشی از معرفت شهودی است، اصلی‌ترین و بهترین درمان برای انفعالات می‌داند (*ibid, 20, Sch*). به نظر راقم این سطور چون اصلی‌ترین درمان اسپینوزا برای انفعالات، یعنی معرفت شهودی و عشق عقلانی به خدا برای بشر صعب‌الحصول است و خود اسپینوزا نیز بدان معترف است، دیگر درمان‌های ارائه شده توسط اسپینوزا به ویژه درمان از طریق تداعی مؤثرتر به نظر می‌رسند. همان‌گونه که خود اسپینوزا نیز تأکید کرده، انسان جزئی از طبیعت است و همواره تحت تأثیر اشیاى خارج از خود قرار دارد. با توجه به این واقعیت مهم نگارنده بر این باور است که اگر عقل بتواند تخیل

را به خدمت بگیرد، شاید بهتر بتواند بر انفعالات مسلط شود. به بیان دیگر چون خود انفعالات از جنس تخیل هستند، شاید استفاده ابزاری از تخیل بیش از فعالیت عقلانی محض و انتزاعی، مانند معرفت شهودی در درمان انفعالات مؤثر باشد. به نظر می‌رسد که جورج الیوت نیز پس از مطالعه آثار اسپینوزا چنین راهی را در نوشتن رمان‌های خود برگزیده است.

۱. درمان انفعالات در حجاب پس‌زده الیوت

از آن جا که الیوت مترجم انگلیسی اخلاق اسپینوزا بود، به خوبی با نظرات اسپینوزا آشنا بود. او در حجاب پس‌زده می‌کوشد به تحلیل انفعالات، به ویژه انفعال عشق و نفرت پردازد و راه درمان و کاهش رنج ناشی از آن‌ها را نشان دهد. در ادامه بحث به بررسی درمان انفعالات مطابق با حجاب پس‌زده الیوت می‌پردازیم و نشان می‌دهیم اگرچه الیوت، همان‌گونه که آتکینز باور دارد، بسیار وامدار اسپینوزا است اما باید توجه داشت که تفاوت‌هایی اساسی نیز با او دارد. دورتی آتکینز (*Dorothy J. Atkins*) برای اخذ مدرک دکترایش رساله‌ای در باب الیوت و اسپینوزا نوشت. او بر این باور است که رمان‌های جورج الیوت تلاش مضاعف اوست بر این که اسپینوزا را برای تعداد زیادی از انسان‌ها قابل فهم کند (*Atkins, 1977: 5*). او اولین کسی بود که مطالعه‌ای مفصل در حدّ یک کتاب درباره تأثیر اسپینوزا بر داستان‌نویسی الیوت نوشت. تمرکز عمده او بر مطالعه رمان آدم بید الیوت است. او نشان می‌دهد که رشد عقلانی و اخلاقی شخصیت‌های الیوت نمونه نظرات اسپینوزا در باب مراتب سه‌گانه معرفت، فضیلت و جایگاه انسان در طبیعت است. ما بر آنیم که اگرچه تفکر الیوت از آبخشور تفکر اسپینوزا سرچشمه می‌گیرد، اما مسیری متفاوت را طی می‌کند و دست‌کم در باب درمان انفعالات، که مبحث مورد نظر مقاله حاضر است، به نتیجه‌ای متفاوت دست می‌یابد.

الیوت در سال ۱۸۵۹ داستان حجاب پس‌زده را به طبع رسانید. شخصیت اصلی این داستان، لاتیمر، مردی است با قدرتی استثنایی. او در اثنای ابتلا به یک بیماری سخت به ناگاه قدرتی استثنایی می‌یابد که در اثر این توانایی هم قدرت ذهن‌خوانی دیگران را به دست می‌آورد و هم به ناگاه رؤیت‌هایی از زندگی آینده و جاهایی که به آن‌ها خواهد رفت، به او دست می‌دهد. اولین رؤیت او صحنه‌ای از شهر پراگ است، که هرگز بدان جا نرفته است. رؤیت‌های دیگری نیز بر او حاصل می‌شود که چیزی جز رنج برایش ندارند. محور

اصلی داستان بررسی انفعالات، به ویژه انفعالات عشق و نفرت است. لاتیمر به دختری به نام برتا علاقمند می‌شود که مورد علاقه برادرش، آلفرد، نیز است و به همین دلیل لاتیمر از برادرش متنفر است. برتا در آن زمان تنها کسی است که ذهنش بر لاتیمر پوشیده است و قدرت استثنایی لاتیمر در مورد او کارایی ندارد. برتا و آلفرد نامزد می‌شوند. اما لاتیمر بر اساس یکی از رؤیت‌هایش می‌داند که برتا همسر خودش خواهد شد. آلفرد در هنگام اسب‌سواری به زمین می‌افتد و در اثر ضربه مغزی فوت می‌کند. هجده ماه پس از مرگ آلفرد، برتا و لاتیمر با هم ازدواج می‌کنند. پس از ازدواج کم‌کم عشق آن‌ها رو به سستی می‌گراید و نهایتاً تبدیل به نفرت می‌شود. الیوت در بستر زندگی لاتیمر، انفعالات و رنج ناشی از آن‌ها را می‌کاود، درست همان‌گونه که اسپینوزا در اخلاق می‌کوشد طبیعت انفعالات و عواطف بشری را بشناسد و بشناساند. الیوت و اسپینوزا، هر دو، در این که انفعالات طبیعی شناختی دارند، هم‌نظر هستند. به نظر هر دوی آن‌ها انفعالات ناشی از شناخت ناقص هستند. پس علی‌القاعده هر دو در این که شناخت درست انفعالات و جدا کردن انفعال از تصور علت خارجی آن و پیوندش به افکار درست درمانی مناسب است، هم‌نظر هستند. الیوت در داستان حجاب پس‌زده نشان می‌دهد که «انفعال رنج لاتیمر فقط حاصل صورت خیالی او از آلفرد نیست، بلکه علت الم و رنج او مجموعه‌ای از چیزهاست» (Calder, 2012: 179)، من جمله:

الف. افسردگی خودش:

«خودآگاهی‌ام به آن میزانی رسیده بود که عواطف آدمی به صورت درام درمی‌آید و خودش را بر اندیشه‌ی آدم تحمیل می‌کند، به طوری که از فکر کردن به آن بیشتر به گریه می‌افتد تا از خود احساس رنج. از قدرت سرنوشت‌م احساس المی ترحم‌انگیز می‌کردم، سرنوشتی بافته شده از تار و پود الم و رنج ...» (Eliot, 2001: 24).

ب. جایگاه ممتاز آلفرد نزد پدر

«به نظرم در چشم پدر کودکی عجیب بودم. هر چند او همواره خیلی وسواس داشت تا وظایف پدری‌اش را به نحو احسن انجام دهد اما به نظرم علاقه کمی به من داشت ... برای پدرم احترام زیادی قائل بودم و در حضورش بیش از همیشه حساس و ترسو به نظر می‌رسیدم. شاید به همین خاطر برای من تعلیمات متفاوتی در نظر گرفت؛ تعلیماتی متفاوت با تعلیمات برادر خوش‌قد و بالایم در شهر ایتون.

او می‌بایست نماینده و جانشین پدر بشود؛ بنابراین لازم بود به ایتون و آکسفورد برود تا روابطی برای خود فراهم کند» (*ibid.*: 5-6).

ج. تملک برتا

«در عرض چند هفته او متعلق نفرت‌م شد... مدام از دست رفتار مغرورانه، علاقه‌اش به سرپرستی و حمایت، و باور خودبینانه او به این که برتا گرنت به او علاقه‌مند است... ناراحت بودم» (*ibid.*: 15). به نظر اسپینوزا عشق و نفرت همان لذت و الم همراه با تصور علت خارجی هستند (*E, III, Gen. Def. Aff, 6&7*). بنابراین اگر تصور علت خارجی را حذف کنیم عشق و نفرت تبدیل به لذت و الم محض می‌شوند که آثار زیان‌بار کمتری بر رفتار ما دارند. بنابراین به نظر الیوت نیز درمان اول و دوم اسپینوزا، یعنی شناخت درست انفعالات و جدا کردن انفعال از تصور علت خارجی آن در درمان انفعالات مؤثر است.

پس از رؤیت لاتیمر از پراگ، او رؤیت‌های دیگری در باب زندگی آینده خود می‌بیند. یکی از رؤیت‌های وحشتناک او صحنه‌ای است که می‌بیند برتا، که آن زمان همسرش است، با شمعی در دست وارد کتابخانه می‌شود و فکری نفرت‌انگیز درباره او در ذهن دارد: «دیوانه! احمق! چرا خودت را نمی‌کشی؟» (*Eliot, 2001: 19-20*). مدتی بعد آن‌ها در سفر خود به پراگ می‌رسند. لاتیمر که می‌داند سنخ رؤیتش از پراگ و زندگی آینده‌اش همسان است، هم‌چنان امیدوار است که این رؤیت‌ها واقعی نباشند. بنابراین وقتی به پراگ می‌رسند، او در حالتی متزلزل قرار دارد و ترجیح می‌دهد تا کشف حقیقت رویتش درباره پراگ به تعویق بیفتد. آن روز آن‌ها قرار بود به دیدن کنیسه‌ای بروند. لاتیمر امیدوار است که همراهانش خسته شوند و از رفتن به پل (صحنه رؤیت پیشین او از پراگ) منصرف شوند: «این به من یک روز وقت بیشتر می‌داد تا در حالت تعلیق و تزلزل بمانم، تردید و تزلزل تنها صورتی است که روح بیمناک تسلای امید را در آن می‌یابد». اما علی‌رغم این که اوضاع مطابق انتظار لاتیمر پیش می‌رود و همراهانش از بازدیدهای بیشتر صرف نظر می‌کنند و عزم بازگشت به هتل می‌کنند، لاتیمر به ناگاه برخلاف انفعال تزلزل نفسش عمل می‌کند و تصمیم می‌گیرد تنها و پیاده به سمت پل برود و به آن «تردیدی که آرزوی طول کشیدنش» را داشت، خاتمه بدهد (*ibid.*: 22-3). فقره مذکور نشان می‌دهد که «الیوت نیز مانند اسپینوزا بر این باور است که عواطف مربوط به فهم اشیا نهایتاً بر انفعالات مربوط به

تخیل اشیا غلبه می‌کنند» (Calder, 2012: 180). این جا اثر سومین درمان اسپینوزا به چشم می‌خورد.

چهارمین درمان اسپینوزا برای انفعالات بر این مبنا استوار است که انفعال پذیری به طور مطلق بد نیست، بلکه اگر این انفعال پذیری و تأثیرپذیری از اشیا و حوادث خارج منجر به رشد عواطف مربوط به طبیعت عام اشیا شود، امری مبارک، خوب و مفید به حال بشر تواند بود. الیوت در فقره‌ای از انتقال از واقعه مرگ پدر به درک مرگ به عنوان «طبیعت و سرنوشت عام همه انسان‌ها» و پدید آمدن عاطفه همدردی نسبت به همه موجودات زنده و انسان‌ها در نفس لاتیمر صحبت می‌کند (Eliot, 2001: 31). برای لاتیمر مرگ برادر و پدرش وقایعی بودند که منجر به نوعی آگاهی نو به همراه رشد عاطفه‌ای تازه شدند: عاطفه همدردی. لاتیمر می‌گوید به دنبال این نوع آگاهی و شناخت برای اولین بار انفعالش «نسبت به برتا کاملاً خنثی شد و این خنثی شدن به خاطر حضور احساسی جذاب از سنخی دیگر بود» (ibid). این احساس جذاب احساس همدردی با دیگر انسان‌ها به خاطر درک وجود سرنوشتی مشابه بین خود و آنهاست. در جایی از داستان، پس از مرگ آلفرد، لاتیمر آرزو می‌کند کاش در رؤیت‌هایش پیشاپیش از مرگ برادرش آگاه می‌شد، آن گاه احساسش «نسبت به او تلطیف می‌شد و به طور قطع غرور و نفرت تبدیل به دلسوزی و همدردی می‌شد» (ibid: 22). این بیان الیوت حاکی از آن است که عاطفه دلسوزی و همدردی عاطفه‌ای قوی است که می‌تواند بر انفعالاتی چون غرور و نفرت فائق آید. به نظر الیوت شناخت طبیعت عام انسان‌ها (دومین مرتبه معرفت از نظر اسپینوزا) منجر به پدید آمدن عاطفه همدردی می‌شود که این عاطفه چنان قدرتی دارد که می‌تواند بر نفرت و دیگر انفعالات آزاردهنده غلبه کند و نه تنها از رنج ناشی از انفعالات بکاهد، بلکه انسان‌ها را به هم بپیوندد.

۱. تفاوت اسپینوزا و الیوت

در بخش قبل نشان داده شد که الیوت در بحث ماهیت انفعالات و چاره آن‌ها از اسپینوزا تأثیر پذیرفته است. اما به نظر می‌رسد الیوت به مهم‌ترین و اصلی‌ترین درمان از نظر اسپینوزا و بهترین چاره او برای انفعالات اعتنایی نمی‌کند. گفتیم اسپینوزا به مراتب سه‌گانه‌ای برای معرفت قائل است: تخیل، استدلال عقلانی که گذر از تخیل و رسیدن به

درک طبایع و ویژگی‌های عام اشیا است و معرفت شهودی. به نظر او معرفت از آن حیث که معرفت است، قادر به جلوگیری از هیچ انفعالی نیست، بلکه این شناخت اگر بتواند عاطفه‌ای تولید کند، آن عاطفه ممکن است بتواند بر دیگر انفعالات یا عواطف غلبه کند (E, IV, 14) زیرا به نظر اسپینوزا «ممکن نیست از عاطفه‌ای جلوگیری شود و یا زائل گردد، مگر به وسیله‌ی عاطفه‌ای متضاد که قوی‌تر از آن است» (ibid, 7). بر این اساس است که اسپینوزا معتقد می‌شود تنها معرفت شهودی، که قادر به تولید عاطفه‌ی عشق عقلانی به خداست، در تعدیل و درمان انفعالات کارایی دارد، چون عاطفه‌ی عشق عقلانی به خدا قوی‌ترین عاطفه‌ی بشری است که متضاد با همه‌ی انفعالات است اما خود ضدی ندارد (ibid, V, 32-38).

با این که عناصر تفکر اسپینوزایی در داستان الیوت کاملاً مشهود است، اما الیوت راهش را از اسپینوزا جدا می‌کند. الیوت این را از اسپینوزا می‌پذیرد که هر انفعالی فقط با انفعال یا عاطفه‌ای قوی‌تر و متضاد می‌تواند از بین برود، اما به نظر الیوت عاطفه‌ای که چنین کارایی‌ای دارد، عاطفه‌ی همدردی است و این عاطفه از همکاری تخیل سالم و تصورات تام (دومین مرتبه‌ی شناخت از نظر اسپینوزا، یعنی درک طبیعت و خواص عام اشیا) به وجود می‌آید. الیوت این را از اسپینوزا می‌پذیرد که تخیل می‌تواند مضر باشد و منجر به تولید انفعالات الم شود. اما الیوت در عین حال به نوعی تخیل سالم نیز قائل است، تخیلی که نه تنها ناقص و مضر نیست، بلکه سالم و سازنده است. این تخیل با همکاری عقل می‌تواند انسان‌ها را به سوی همکاری و همدردی و پیوند سوق دهد. الیوت بر آن است که تخیل همدردانه تنها منشأ زندگی مصالحه‌آمیز انسان‌هاست. الیوت استدلال می‌کند «توافق عقلا در باب دانش اخلاقی غیر قابل‌دستیابی به نظر می‌رسد بنابراین ما مجبوریم به حقیقت احساس به عنوان تنها رشته‌ی عام اتحاد برگردیم». به نظر او این حقیقت فقط به وسیله‌ی استفاده‌ی مناسب از تخیل و تواناییش در پیوند دادن ما به دیگران از طریق همدردی قابل دستیابی است (Gatens, 2012: 82). نقش عقل، تأمل در انفعالات و عواطف و درک طبیعت مشترک بین انسان‌هاست. الیوت در داستان حجاب پس‌زده همکاری عقل و تخیل را نشان می‌دهد. در تمام طول داستان، لاتیمر به خاطر طبع استثنایی‌اش تحت تأثیر دو نوع آگاهی خود قرار دارد: جریان تخیلاتش و تعقلش (تأمل او بر روی انفعالات حاصل از تخیلاتش). تعمق او بر تخیلات و انفعالاتش او را به درک طبیعت عام بشری می‌رساند و در نتیجه‌ی این درک، عاطفه‌ی همدردی نسبت به انسان‌ها (حتی نسبت به برتا و آلفرد که منشأ

درد و رنج بسیار برایش بوده‌اند) در او پدید می‌آید. به نظر الیوت تخیل همدردانه ما را قادر می‌کند تا خود را به جای دیگران بگذاریم و درکشان کنیم. به نظر او این ظرفیت خاص انسان‌هاست، ظرفیتی که می‌تواند بنیاد اخلاق انسانی قرار گیرد (Gatens, 2009: 80). اسپینوزا بنیاد آزادی بشر از قید انفعالات را در معرفت شهودی و عاطفه عشق عقلانی به خدا می‌داند، اما در هیچ یک از آثار الیوت نشانی از رجوع به امور متعالی دیده نمی‌شود. الیوت در آثارش بر آن است نشان دهد که انسان می‌تواند ارزش، معنا، دوستی و معرفت پدید بیاورد بدون این که به قوای متعالی متوسل شود (Gatens, 2010).^۱ او برخلاف اسپینوزا خوانندگان را به معرفت و عاطفه‌ای متعالی رجوع نمی‌دهد، بلکه به نظر او با استفاده از تخیل می‌توان انسان‌ها را از طریق عاطفه همدردی به هم پیوند داد و «به‌کارگیری هماهنگ ظرفیت تخیلی و عقلانی» برای دستیابی به دانش اخلاقی ضروری است (ibid: 2012: 82).

به نظر می‌رسد نقطه قوت الیوت همان جایی قرار دارد که نقطه ضعف فلسفه اسپینوزاست. اسپینوزا پس از تفکر و قلم‌فرسایی بسیار در باب قوت عقل و انفعالات و پیشنهاد چاره‌هایی برای انفعالات بشری می‌گوید افسوس که راهی که فلسفه‌اش به سوی آزادی می‌گشاید (یعنی رسیدن به معرفت شهودی و تجربه عشق عقلانی به خداوند)، راهی صعب‌العبور است و در دسترس همگان نتواند بود. او در مقدمه بخش سوم اخلاق وعده داد که افعال و امیال انسان را دقیقاً همان‌طور بررسی کند که خطوط و سطوح و اجسام را بررسی کرده است؛ با این که به نظر می‌رسد به خوبی از عهده این مهم برآمده است، اما چنان راه دشواری را برای رسیدن به آزادی از بندگی انفعالات و سعادت پیش روی بشر قرار داده که خود نیز در انتهای کتاب اخلاق به صعب‌العبور بودن آن معترف گشته است. البته نمی‌توان با جاناناتن بنت هم آوا شد و از «بی حاصل بودن درمان‌های پیشنهادی اسپینوزا» سخن گفت (Bennett, 1984: 333-42)؛ و شاید نتوان بر اسپینوزا خرده گرفت که با طرح معرفت شهودی و عشق عقلانی به خداوند به عنوان بهترین و مؤثرترین درمان برای انفعالات، راه آزادی و سعادت را آن قدر باریک کرده است که فقط عده قلیلی می‌توانند از آن عبور کنند؛ و حتی این عده قلیل هم به آزادی‌ای نسبی دست می‌یابند؛ چرا که به نظر

۱. این نقل قول ارجاعی است به مقاله ای که پروفسور گتنز به شکل سخنرانی در سال ۲۰۱۰ در دانشگاه آمستردام ارائه نموده است. خانم گتنز لطف نمودند و نسخه‌ای از این مقاله را پیش از چاپ در اختیار من نهادند.

او «غیرممکن است انسان بخشی از طبیعت نباشد» و بنابراین «بالضروره همیشه دست‌خوش انفعالات است» (*E, IV, 4 & Cor*). اما تبیین اسپینوزا از ماهیت انفعالات بشر و توانایی بشر در کنترل آن‌ها تبیینی کاملاً واقع‌گرایانه است و تبیین اسپینوزا از حدود و ثغور و توانایی اخلاقی انسان ستودنی است و هر چند فلسفه او راه رسیدن به آزادی را سخت و دشوار در نظر می‌گیرد اما به طور قطع فلسفه او و تبیینش از انفعالات توانسته و می‌تواند راهگشای تأملاتی دیگر گردد.

آثار الیوت نشان‌دهنده چنین راهگشایی‌ای است. الیوت ضمن اخذ برخی عناصر تفکر اسپینوزایی به گشودن راهی دگر برای آزادسازی انسان‌ها از قید انفعالات و رنج ناشی از آن‌ها پرداخت؛ راهی که فلسفه اسپینوزا آن را به روی عوام کاملاً مسدود و فقط برای عدهٔ قلیلی از خواص قابل دستیابی می‌داند (*ibid, V, 42, Sch*). الیوت با برگزیدن سبک نوشتاری ادبی «آزمایشگاهی از آزمون‌های زندگی» پیش روی خوانندگان قرار می‌دهد تا در آن به بسط قوهٔ تخیل بپردازند و تخیل ناقص و مضر را تبدیل به تخیلی سالم نمایند، تخیلی که به افزایش فهم آن‌ها کمک کند و از سلطهٔ انفعالات بر آن‌ها بکاهد، یا به بیان اسپینوزا آن‌ها را آزادتر کند (*Gatens, 2009: 80*). او در سطور آغازین مقدمهٔ رمان میدل مارچ می‌نویسد دانستن تاریخ انسان مستلزم تأمل در این مسئله است که انسان، این «معجون اسرارآمیز، در آزمون‌های گوناگون زمانه چگونه رفتار می‌کند» (*Eliot, 2008: 2*). در رمان میدل مارچ و سیلاس مارنر نیز عاطفهٔ همدردی به عنوان امری که انسان‌ها را به هم می‌پیوندد و از رنج و المشان می‌کاهد، معرفی می‌شود. دورتا بروک شخصیت اصلی رمان میدل مارچ طی فراز و نشیب‌های یک ازدواج غم‌انگیز به تخیلی همدردانه دست می‌یابد. او به خاطر طبع همدردانه‌اش ارتباطات اخلاقی بسیاری تشکیل می‌دهد و رفتارش با کسانی مثل رعیت‌ها و بچه‌هایشان، دکتر لاگیت و رزاموند باعث بهبود شرایط زندگی آن‌ها می‌شود. سیلاس مارنر نیز داستان زندگی مرد تنها و مطرودی را روایت می‌کند که سال‌های طولانی به تنهایی زندگی کرده و تقریباً وجود انسانی خود را از دست داده است. چیزی که او را به طبیعت انسانی خود و زندگی انسانی بازمی‌گرداند، همدردی یکی از روستاییان با او و عشق سیلاس به کودکی یتیم است. عنصر اصلی تفکر الیوت تأمل در ماهیت عواطف و تخیلات انسانی در موقعیت‌های مختلف و یافتن راهی برای کاستن از رنج و آلام انسان‌هاست. فی‌الواقع می‌توان گفت دغدغهٔ الیوت همان دغدغهٔ اسپینوزاست، یعنی ماهیت عواطف

بشری چیست و چگونه می‌توان انسان‌ها را از رنج بندگی انفعالات رهانید؟ او راه آزادسازی بشر را در درک و شناخت طبیعت بشری (تعقل) و استفاده از تخیل سالم (تخیلی که تحت هدایت عقل عاطفه همدردی را پدید می‌آورد) می‌یابد. اما اسپینوزا آزادی بشر از بندگی انفعالات را در صعود به بالاترین مرتبه معرفت، یعنی معرفت شهودی، و تجربه عاطفه عشق عقلانی به خدا می‌داند. نقطه اختلاف این دو فیلسوف در این نقطه قرار دارد. با این که راه اسپینوزا راهی متعالی، شریف و احتمالاً درمانی قطعی برای انفعالات بشری تواند بود، اما به گواهی خود او در دسترس عده کمی می‌تواند قرار بگیرد ولی راه الیوت در دسترس همگان، اعم از حکیم و عامی، تواند بود.

۱. نتیجه

جورج الیوت، مترجم اخلاق اسپینوزا، در بحث انفعالات و درمان آن‌ها تحت تأثیر اسپینوزا بوده است. الیوت ضمن اخذ عناصری از بحث اسپینوزا در این باره و استفاده از آن‌ها در نوشته‌هایش، درمان اساسی اسپینوزا، یعنی کسب معرفت شهودی، را نمی‌پذیرد. اسپینوزا در اخلاق درمان‌های متعددی را برای انفعالات ذکر می‌کند اما از میان آن‌ها کسب معرفت شهودی و عشق عقلانی به خدا را چاره اساسی انفعالات اعلام می‌کند. اشکال این درمان اساسی اسپینوزایی این است که بنا به گواهی خود او فقط برای عده قلیلی از خواص قابل دستیابی است و این راه به روی عوام بسته است. الیوت در حجاب پس‌زده، به تحلیل انفعال عشق و نفرت می‌پردازد و ضمن به‌کارگیری برخی درمان‌های پیشنهادی اسپینوزا، ذکری از درمان اساسی اسپینوزایی، معرفت شهودی و عشق عقلانی به خدا، نمی‌آورد. او عاطفه همدردی را که حاصل تعقل و تشکیل تصوراتی تام از انفعالات ناشی از تخیل و درک طبیعت عام بشری است، به عنوان چاره اساسی انفعالات پیشنهاد می‌کند؛ چاره‌ای که در دسترس عوام نیز تواند بود.

منابع:

- Atkins, J. Dorothy (1977), *George Eliot and Spinoza*, University Microfilms International, <http://search.proquest.com/docview/302850517>
- Bennett, Jonathan (1984), *A Study of Spinoza's Ethics*, Cambridge University Press.
- Calder, Simon (2012), *George Eliot, Spinoza and the Ethics of Literature*, Beth Lord, *Spinoza Beyond Philosophy*, Edinburgh University Press.

- Eliot, George (2001), The lifted Veil, The Pennsylvania State University.*
- Eliot, George (2008), Middlemarch, <http://manybooks.net/titles/eliotgeoetext94mdmar11.html>*
- Gatens, Moira (2009), The Art and Philosophy of George Eliot, Philosophy and Literature, Volume 33, Number 1, April 2009, pp.73-90,*
- Gatens, Moira (2012), Compelling Fictions: Spinoza and George Eliot on Imagination and Belief, European Journal of Philosophy, Vol. 20 :1, pp. 74-90, Blackwell publishing Ltd.*
- Hampshire, Stuart (1962), Spinoza, Penguin Books, London.*
- Hubbeling, H.G. (1964), Spinoza's Methodology, Royal VanGurcum, The Netherlands.*
- Roth, Leon (1954), Spinoza, Hyperion Press, United States of America.*
- Spinoza, Baruch (1994), Ethics, edited and translated by Edwin Curley, in A Spinoza Reader: The Ethics and other works, Princeton University Press.*
- Spinoza, Baruch (2002), the Complete Works of Spinoza, translated by Samuel Shirley, Hackett Publishing Company.*